

بازخوانی ساختار حقوق مالکیت اقتصادی بر پایه نظریه عدالت حق محور استاینر: از آزادی منفی تا جبران تاریخی

محمدقاسم تنگستانی*

مهدی مرادی برلیان**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۲۳

چکیده

در بسیاری از نظام‌های حقوقی، مالکیت خصوصی بر منابع طبیعی و ثروت‌های عمومی اغلب بر پایه تصرفات تاریخی فاقد رعایت حق برابر همگان نسبت به این مواهب استوار شده است. نظریه عدالت حق محور هیلل استاینر، با تأکید بر آزادی منفی و لزوم جبران تاریخی در توزیع منابع اولیه، نقدی بنیادین بر چنین مبانی متعارف مالکیت خصوصی وارد می‌کند. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و تطبیقی به بازخوانی ساختار حقوقی مالکیت اقتصادی از دیدگاه استاینر می‌پردازد تا ضمن شناسایی موارد بی‌عدالتی در نظام‌های حقوقی موجود، چارچوبی نوین مبتنی بر حقوق برابر افراد نسبت به منابع طبیعی اولیه پیشنهاد کند. ابتدا مؤلفه‌های کلیدی نظریه استاینر از جمله اصالت آزادی‌های منفی افراد (آزادی از دخالت دیگران)، خودمالکی اشخاص و اشتراک همگان در منابع طبیعی، تبیین و سپس با اصول حقوق مالکیت در نظام‌های حقوقی موجود مقایسه شده است. این مطالعه نشان می‌دهد که حقوق موضوعه مالکیت اقتصادی، در صورت بی‌توجهی به سهم برابر اشخاص از منابع اولیه و فقدان سازوکارهای جبران خسارت برای تصرفات تاریخی، از منظر عدالت توزیعی ناپایدار می‌ماند. در پایان نتیجه‌گیری می‌شود که با به‌کارگیری اصول عدالت حق محور استاینر در سیاست‌گذاری حقوقی می‌توان ضمن تضمین آزادی‌های منفی و حقوق مالکیت مشروع، ابزارهای لازم برای جبران بی‌عدالتی‌های تاریخی و توزیع منصفانه منابع اولیه را در نظام حقوقی نهادینه کرد. بدین ترتیب می‌توان از نظریه استاینر به‌عنوان مبنایی برای اصلاح قوانین مالکیت و تحقق نظم پایدارتر بر مبنای عدالت توزیعی بهره گرفت.

کلیدواژه‌گان:

عدالت حق محور، استاینر، آزادی منفی، جبران تاریخی، حقوق مالکیت اقتصادی.

* دانشیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
m.tangestani@khu.ac.ir

** استادیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابل، ایران.



Copyright: ©2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

مقدمه

برقراری عدالت در مالکیت از اساسی‌ترین دغدغه‌های بشری است که در طول تاریخ، همواره در معرض تردید، منازعه و بازانندیشی قرار گرفته است. انباشت ثروت، تصرف منابع و تمرکز مالکیت در دست اقلیتی محدود، از استعمار و فتودالیسم گرفته تا سرمایه‌داری مدرن، بیش از آنکه محصول شایستگی و کار باشد، اغلب نتیجه امتداد تاریخی روابط نابرابر قدرت بوده است. البته باید اذعان داشت که این گزاره لزوماً در همه موارد به‌ویژه در جوامع غیرسرمایه‌داری صحیح نیست. این پیش‌زمینه تاریخی، نه تنها واقعیت نابرابری موجود را توضیح می‌دهد، بلکه ضرورتی معرفت‌شناختی برای بازانندیشی در مبانی حقوقی مالکیت نیز پدید می‌آورد؛ چراکه آنچه امروز به‌عنوان «حق مالکیت مشروع» خوانده می‌شود، همواره بر بستری از قواعد پیشینی تاریخی، عرفی یا نهادی استوار شده است که خود می‌تواند ناعادلانه بوده باشد.

در بستر فلسفه عدالت، دو رویکرد متعارض در قبال مالکیت اقتصادی غالباً رودرروی یکدیگر قرار می‌گیرند: از یک سو، نگرش لیبرتارین مبتنی بر «آزادی منفی» که تکیه بر خودمالکی فرد و مصونیت دارایی او از مداخله دارد و از سوی دیگر، رویکردهای عدالت توزیعی که سامان‌دهی مالکیت را تابع اصول برابری، جبران تاریخی و منفعت عمومی می‌دانند. نظریه استحقاق رابرت نوزیک بر این پیش‌فرض استوار است که اگر تملک نخستین مشروع باشد و انتقالات پسین به‌صورت داوطلبانه صورت گرفته باشند، آنگاه هر نابرابری حاصل از آن نیز عادلانه تلقی می‌شود. در مقابل، نظریه عدالت رالز تصریح می‌کند که نابرابری‌های اقتصادی فقط زمانی مشروع‌اند که بیشترین نفع را برای محروم‌ترین اقشار جامعه فراهم سازند. بدین ترتیب، تقابل میان حق فردی بر مالکیت و الزام بازتوزیع منابع به مسئله‌ای بنیادین در تفسیر عدالت بدل می‌شود.

یکی از حساس‌ترین نقاط این تقابل، مسئله «تصرف نخستین»^۱ و انحصار منابع طبیعی است. اگر منابع طبیعی به‌مثابه مواهبی همگانی فرض شوند، هیچ فردی نمی‌تواند فقط بر پایه تقدم زمانی، آن‌ها را به‌گونه‌ای تصرف کند که دیگران از دسترسی برابر به آن محروم شوند. نظریه عدالت حق‌محور هیلل استاینر، افقی بدیع و ترکیبی را پیش می‌نهد که می‌کوشد تضاد کلاسیک میان آزادی منفی و عدالت

توزیعی را در چارچوبی مبتنی بر حقوق بازتعریف کند. استاینر با تأکید بر «هم‌ساز بودن حق‌ها»^۱ و تفسیر رادیکالی از خودمالکی، بر این باور است که هر فرد نه تنها نسبت به بدن خویش، بلکه نسبت به سهمی برابر از جهان خارج نیز حق دارد و مالکیت مشروع فقط زمانی تحقق می‌یابد که آزادی فرد با آزادی دیگران در تعارض نباشد. از این منظر، حق مالکیت به‌عنوان تابعی از اصل آزادی منفی قابل دفاع است، مشروط بر اینکه آثار انباشته تصرفات اولیه، فرصت برابر برای دیگران را نقض نکند.

ضرورت این بازخوانی، به‌ویژه در نظام‌های حقوقی‌ای که مالکیت را مطلق و غیرقابل مناقشه تلقی کرده‌اند، دوچندان است. در اغلب نظام‌های حقوقی سرمایه‌محور، به‌ویژه در بستر اقتصاد بازار، اصل تقدم در تصرف، بدون بررسی مشروعیت تاریخی آن، مبنای شکل‌گیری حقوق مالکیت محسوب شده است. در نظام حقوقی ایران نیز، با وجود تصریح قانون اساسی به مالکیت عمومی منابع طبیعی (اصل ۴۵) و مالکیت مشروع خصوصی (اصل ۴۷)، کمتر مشاهده می‌شود که اصول عدالت تاریخی یا سهم برابر اولیه در تملک منابع، وارد گفتمان حقوقی مالکیت شود. به‌ویژه در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی مرتبط با بهره‌برداری از انفال، اراضی ملی و ثروت‌های طبیعی، اصول جبرانی عدالت‌محور مغفول مانده‌اند.

پژوهش حاضر با تکیه بر مبانی نظری هیلل استاینر و تحلیل تطبیقی آن با نظریات کلاسیک مالکیت، در پی بازخوانی ساختار حقوقی مالکیت اقتصادی از منظر حق، آزادی منفی و جبران تاریخی است. هدف آن است که نشان داده شود چگونه می‌توان از درون سنت لیبرتارین، خوانشی عدالت‌محور استخراج کرد که نه تنها به آزادی فردی وفادار می‌ماند، بلکه در پرتو بازتوزیع منصفانه و حق برابر در منابع، افق نوینی برای عدالت اقتصادی فراهم می‌آورد. این خوانش می‌کوشد نظریه کمتر شناخته‌شده استاینر را به‌مثابه چارچوبی بدیل برای بازآرایی نظم حقوقی مالکیت اقتصادی، وارد گفتمان حقوق عمومی ایران سازد.

در این چارچوب، پرسش اصلی تحقیق به این ترتیب قابل صورت‌بندی است که نظریه عدالت حق‌محور استاینر چه نوآوری‌هایی در تبیین نسبت مالکیت خصوصی، آزادی منفی و جبران تاریخی ارائه می‌دهد؟ همچنین پرسش‌های فرعی به شرح زیر قابل طرح است: آیا ساختار موجود حقوق مالکیت اقتصادی در نظام‌های حقوقی مدرن با اصول عدالت توزیعی و حق برابر افراد در منابع طبیعی سازگار است؟ چه میزان هم‌پوشانی یا واگرایی میان مؤلفه‌های نظریه استاینر و ساختار حقوقی ایالات متحده، آلمان و جمهوری اسلامی ایران وجود دارد؟ نظام حقوقی ایران با تکیه بر قانون اساسی و فقه امامیه تا چه اندازه ظرفیت مفهومی و نهادی برای نهادینه‌سازی عدالت منابع‌محور استاینر دارد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، فرضیه اصلی آن است که نظریه استاینر با تلفیق دو اصل خودمالکی و حق برابر بر منابع طبیعی، الگوی ترکیبی بدیعی از مشروعیت مالکیت و الزام بازتوزیع ارائه می‌دهد. همچنین فرضیه‌های فرعی زیر در پاسخ به پرسش‌های فرعی قابل طرح است: در اغلب نظام‌های حقوقی، نابرابری‌های مالکیتی بر پایه تصرفات نخستین تاریخی فاقد سازوکار جبران شکل گرفته‌اند و این امر با مبانی عدالت حق محور ناسازگار است. نظام حقوقی آلمان، برخلاف ایالات متحده، از حیث نهادی و حقوق عمومی ظرفیت بیشتری برای تحقق مؤلفه‌های نظریه استاینر دارد. اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (به‌ویژه اصول ۴۳، ۴۵ و ۴۸) و مفاهیم فقه امامیه (مانند انفال، بیت‌المال و مشارکت در منابع حیاتی) با نظریه استاینر هم‌راستا هستند و می‌توانند مبنای تقنین مناسبی برای اصلاح عدالت‌محور مالکیت اقتصادی فراهم سازند.

روش تحقیق در این پژوهش، تحلیلی-نظری و تطبیقی است. در مرحله نخست، از رهیافت فلسفه حقوق برای استخراج مفاهیم محوری نظریه عدالت حق محور استاینر استفاده شده و مبانی آن در تقابل با دو نظریه تأثیرگذار عدالت (رالز و نوزیک) تحلیل شده است. در ادامه، مطالعه تطبیقی میان سه نظام حقوقی (ایالات متحده، آلمان و ایران) با تمرکز بر مبانی نظری، ساختار حقوقی، سازوکارهای بازتوزیعی و مفاهیم نهادینه‌شده در قوانین اساسی و عادی صورت گرفته است. تحلیل نظام حقوقی ایران نیز بر ترکیب منابع فقهی (به‌ویژه فقه امامیه درباره انفال و بیت‌المال) و اسناد حقوق اساسی تمرکز دارد. منابع پژوهش از میان آثار نظری کلاسیک، متون حقوقی، قوانین، اسناد بین‌المللی و مقالات علمی روز انتخاب شده‌اند.

۱. چارچوب مفهومی و نظری عدالت حق محور استاینر

در تاریخ فلسفه سیاسی و نظریه عدالت، همواره میان دو قطب تنش‌آلود (آزادی و برابری) درگیری نظری وجود داشته است؛ یکی در دفاع از حقوق فردی و مالکیت خصوصی، و دیگری در تلاش برای تضمین عدالت اجتماعی و توزیع منصفانه منابع. لیبرتارینی سم کلاسیک، با اتکا بر اصل خودمالکی، اغلب در مظان اتهام بی‌اعتنایی به نابرابری ساختاری و پیامدهای تاریخی قرار داشته است. اما هیلل استاینر با بازآرایی این سنت از درون، می‌کوشد الگوی بدیلی از عدالت ارائه دهد که در آن، حق فردی، آزادی منفی و خودمالکی، با الزام‌های تاریخی برابری در منابع طبیعی و جبران نابرابری‌های موروثی ترکیب شوند.

۱.۱. آزادی منفی و عدم سلطه

در نظریه عدالت حق محور هیلل استاینر، آزادی اساساً به معنای «آزادی منفی» تعریف می‌شود؛ یعنی نبود مداخله بیرونی در افعال ارادی فرد. استاینر تصریح می‌کند که فرد تنها زمانی آزاد است که انجام یک فعل برای او با اقدام شخصی دیگر ناممکن نشده باشد.^۱ استاینر بر آن است که مجموعه حقوق افراد، تنها زمانی می‌تواند عادلانه تلقی شود که واجد سازگاری متقابل باشد. این مفهوم توسط کریمر به عنوان یکی از ارکان کلیدی درک نظریه استاینر تشریح شده است.^۲ به بیان دیگر، حق‌ها نباید با یکدیگر در تعارض باشند و باید بتوانند هم‌زمان اجرا شوند. از نظر او، راه حل تعارض حق‌ها، بازگشت همه آنها به شکل‌هایی از حق‌های مالکانه است؛ بدین معنا که هر فرد قلمروی از آزادی دارد که دیگران مجاز به ورود یا تصرف آن نیستند.^۳ در برابر این رویکرد، نظریه پردازانی همچون فیلیپ پتیت، بر ناکفایتی آزادی منفی تأکید دارند. پتیت آزادی را به مثابه «عدم سلطه» تعریف می‌کند؛ بدین معنا که فرد نباید تحت اراده خودسرانه دیگران باشد، حتی اگر مداخله‌ای مستقیم در کار نباشد.^۴ فقر و وابستگی اقتصادی، می‌تواند فرد را در موقعیتی سلطه‌پذیر قرار دهد. اگرچه استاینر از واژه عدم سلطه بهره نمی‌گیرد، اما نظریه‌اش در عمل، با فرض حقوق برابر در منابع، به نوعی مهار ساختاری سلطه اقتصادی می‌انجامد.

۱.۲. خودمالکی و تصرف نخستین

نقطه عزیمت نظریه استاینر اصل بنیادین خودمالکی^۵ است. مطابق این اصل، هر فرد مالک انحصاری بدن، ذهن و نیروی کار خویش است و دیگران تنها با رضایت او به بهره‌برداری از آن مجازند.^۶ این اصل در سنت لیبرتارینی سم کلاسیک، از جمله نزد جان لاک و رابرت نوزیک، پذیرفته شده است.^۷ اما دفاع مطلق از خودمالکی، چنان‌که جرالده کوهن نشان می‌دهد، می‌تواند به بازتولید سلطه و نابرابری بینجامد. کوهن استدلال می‌کند که در غیاب تضمین‌های توزیعی، افراد فقیر، گرچه در ظاهر آزادند، عملاً چاره‌ای جز فروش آزادی خود ندارند.^۸ استاینر اصل دومی را وارد می‌کند: حق برابر در بهره‌مندی از منابع طبیعی.

1 Steiner, H., *An Essay on Rights*, Wiley-Blackwell, 1994, p. 8.

2. Kramer, M. H., "Introduction". In M. H. Kramer (Eds.), *Rights, Wrongs and Responsibilities* (pp. 13-20). New York: Palgrave Macmillan, 2001, p. 15.

3. Steiner, H., *op. cit.*, pp. 213-216.

4. Pettit, P., *Republicanism: A Theory of Freedom and Government*, Oxford University Press, 1997, p. 22.

5. Self-Ownership

6. Steiner, H., *op. cit.*, pp. 213-214.

7. Nozick, R., *Anarchy, State, and Utopia*, Basic Books, 1974, pp. 169-172.

8. Cohen, G. A., *Self-Ownership, Freedom, and Equality*, Cambridge University Press, 1995, pp. 210-218.

او با بازخوانی اصل لاکی تصرف نخستین، معتقد است که تملک منابع طبیعی تنها زمانی عادلانه است که سهم ارزشمندی برای سایرین محفوظ بماند یا معادل آن به صورت جبران پرداخت شود.^۱ در این نظریه، افراد آزادند منابع را تصرف کنند، اما تنها در حد سهم عادلانه‌شان. این دیدگاه، استاینر را در زمره لیبرتارین‌های چپ قرار می‌دهد؛ جریانی که ضمن وفاداری به اصول مالکیت فردی و آزادی منفی، به توزیع عادلانه منابع طبیعی نیز ملتزم است.^۲ در مقابل، نوزیک تفسیر سهل‌گیرانه‌تری از شرط لاکی دارد و صرفاً می‌گوید که وضع دیگران نباید بدتر شود.^۳ اما استاینر معیار را «برابری ارزشی» می‌داند؛ بدین معنا که تصرف بیش از حد مجاز مستلزم جبران است.

۱.۳. عدالت توزیعی و جبران تاریخی

در بخش پایانی نظریه استاینر، عدالت توزیعی در پیوند مستقیمی با تاریخ تملک منابع ظاهر می‌شود. او تصریح می‌کند که اگر منابع طبیعی به‌طور برابر میان همه تقسیم نشده‌اند، عدالت ایجاب می‌کند که این نابرابری با سازوکارهایی مانند مالیات بر منابع، اصلاح شود.^۴ این مالیات، نه به‌منزله دخالت دولت، بلکه به‌مثابه غرامت در برابر بهره‌برداری بیش از سهم تلقی می‌شود. در مقابل، رالز بر پیامدهای نهایی توزیع تأکید دارد؛ اصل تفاوت او مقرر می‌دارد که نابرابری تنها زمانی مجاز است که بیشینه‌ساز منافع محرومان باشد.^۵ اما استاینر معیار را در تاریخ و مشروعیت آغازین می‌جوید: نابرابری مشروع است، فقط اگر بر بنیاد حقوق عادلانه اولیه شکل گرفته باشد. این تمایز مهم همان است که محمد راسخ در تبیین نظریات حق محور بدان اشاره می‌کند. وی تأکید دارد که در این نظریه‌ها، عدالت بر مبنای توازن و تعادل حقوقی سنجیده می‌شود، نه صرف پیامدهای اجتماعی.^۶ به همین دلیل، نظریه استاینر توان آن را دارد که بدون نفی مالکیت فردی، الزام‌های عدالت تاریخی را نیز لحاظ کند. عدالت فقط زمانی محقق است که تملک منابع طبیعی، سهم برابر همگان را محترم شمارد یا جبران کند.^۷ استاینر با تلفیق اصول خودمالکی و برابری در منابع طبیعی، چارچوبی بدیع از عدالت ارائه می‌دهد. عدالت در این رویکرد، نه به‌معنای برابری نتیجه‌ها، بلکه به‌معنای برابری در حقوق اولیه و جبران نابرابری‌های تاریخی است.

1. Steiner, H., *op. cit.*, pp. 233-238.

2. Shnayderman, Ronen, "Freedom, Self-Ownership, and Equality in Steiner's Left-Libertarianism", *Politics, Philosophy & Economics*, Vol. 12, No. 3, 2013, pp. 219-221.

3. Nozick, R., *op. cit.*, p. 178.

4. Steiner, H., *op. cit.*, pp. 237-240.

5. Rawls, J., *A Theory of Justice*. Cambridge, MA: Harvard University Press, 1971, pp. 75-83.

۶. راسخ، محمد، «حق، جزء مؤلف عدالت»، *دانشنامه‌های حقوقی*، د. ۳، ش. ۶، ۱۳۹۹، ص. ۸۶.

۷. استاینر، هیلل، «مفهوم عدالت»، ترجمه محمد راسخ، *فصلنامه مجلس و پژوهش*، ش. ۳۸، ۱۳۸۲، ص. ۲۵.

۲. تحلیل تطبیقی نظری عدالت حق محور استاینر در نظام‌های حقوقی

نظریه عدالت حق محور استاینر، هرچند در سنت لیبرتارینی ریشه دارد، با خوانشی رادیکال از مفاهیم «حق»، «مالکیت» و «جبران تاریخی»، مرزهایی تازه در تقابل با نظریه‌های کلاسیک عدالت ترسیم می‌کند. برای سنجش توان تبیینی این نظریه، به‌ویژه در نسبت با دو نظریه شاخص یعنی عدالت به‌مثابه انصاف نزد رالز و لیبرتارینی سم اصالت‌گرا نزد نوزیک، تحلیل تطبیقی ضروری می‌نماید.

۲.۱. استاینر در برابر رالز: عدالت به‌مثابه حق یا انصاف؟

نخستین نقطه تقابل نظریه عدالت هیلل استاینر با نظریه‌پردازان برجسته معاصر را می‌توان در نسبت میان آزادی، مالکیت و برابری در اندیشه جان رالز جست‌وجو کرد. رالز در نظریه عدالت به‌مثابه انصاف، به‌روشنی تأکید می‌کند که توزیع مزایای اجتماعی و اقتصادی نباید مبتنی بر تفاوت‌های طبیعی یا موقعیتی افراد باشد؛ زیرا این تفاوت‌ها نه حاصل شایستگی، بلکه زائیده بخت‌اند.^۱ از نظر رالز، افراد ممتاز تنها در صورتی می‌توانند از موهبت‌های طبیعی خود بهره‌مند شوند که این بهره‌مندی به بهبود وضعیت محرومان بینجامد؛ اصلی که به‌عنوان «اصل تفاوت» شهرت یافته است.^۲

در مقابل، استاینر به‌جای نفی شایستگی‌ها، آن‌ها را از حیطة عدالت توزیعی خارج می‌سازد. وی تنها درباره منابع طبیعی، مانند زمین یا نفت، بر اصل حق برابر افراد تأکید می‌کند و معتقد است که نابرابری ناشی از استعداد، کوشش یا انتخاب‌های فردی، تا زمانی که حقوق دیگران را نقض نکند، عادلانه است. به‌بیان روشن‌تر، استاینر استعدادهای فردی را نه «دارایی مشترک»، بلکه بخشی از حقوق اولیه فرد تلقی می‌کند که استحقاق بهره‌برداری اختصاصی دارند. در نتیجه، برخلاف رالز که جبران نابرابری‌های طبیعی را محور عدالت می‌داند، استاینر تنها نابرابری ناشی از تصرف نامشروع منابع طبیعی را مستلزم بازتوزیع می‌بیند. از این منظر، عدالت نزد رالز، بر طراحی ساختار نهادهای پایه جامعه به‌نحوی استوار است که مزایای اجتماعی و اقتصادی صرفاً در صورتی توجیه‌پذیر باشند که به سود محرومان تمام شود. اما استاینر طراحی نهادها را تابع شناسایی و تضمین حقوق اولیه می‌داند: حق مالکیت بر خویشتن و سهم برابر در منابع طبیعی.^۳ وی در عین حال، تأکید می‌کند که تفاوت در توانایی‌های فردی یا تصمیم‌های شخصی افراد، نباید مستمسکی برای بازتوزیع قهری و نقض حقوق استحقاقی آنها شود.

1. Rawls, J., *op. cit.*, p. 101.

2. Rawls, J., *Ibid.*, pp. 75-78.

3. Steiner, H., *op. cit.*, pp. 233 & 245.

جالب آنکه رالز نیز گاه به‌گونه‌ای ضمنی بر مرز میان عدالت و جبران ناشی از همبستگی اخلاقی اذعان دارد. وی در بخش‌هایی از کتاب خود می‌پذیرد که اجرای اصل تفاوت مستلزم آن است که جامعه مالک منابع یا استعدادها تلقی شود و توزیع آنها به‌مثابه یک کل اجتماعی توجیه گردد.^۱ اما در نگاه استاینر، این تلقی با آزادی منفی و حق اولیه مالکیت بر خود ناسازگار است. به همین دلیل است که استاینر از سازوکارهایی مانند «سرمایه اولیه برابر» دفاع می‌کند که از محل مالیات منابع طبیعی به همه شهروندان اعطا شود؛ اما هرگونه بازتوزیع بر مبنای تفاوت استعداد یا دستاورد فردی را نفی می‌کند.^۲ البته از این جهت، دیدگاه او با نظریه نوزیک قرابت دارد؛ هر دو بر تاریخچه مالکیت مشروع و آزادی منفی تأکید می‌ورزند، با این تفاوت که استاینر شرط بازگرداندن مازاد ارزش منابع به همگان را نیز ضروری می‌داند. در نهایت، این تفاوت نظری دو جهان‌بینی متمایز در باب عدالت را نمایان می‌سازد: یکی مبتنی بر «برابری نهادی» که بر قرارداد اجتماعی و طراحی ساختار اجتماعی تأکید می‌گذارد (رالز) و دیگری مبتنی بر «حقوق استحقاقی» که بر مالکیت اولیه و آزادی منفی تکیه دارد (استاینر). درحالی‌که رالز عدالت را فرایند بهینه‌سازی وضعیت محرومان می‌بیند، استاینر عدالت را در رعایت مرزهای مالکیت مشروع می‌جوید.

۲.۲. استاینر در برابر نوزیک: خودمالکی و عدالت در تصرف منابع طبیعی

نقطه آغاز اشتراک میان هیلل استاینر و رابرت نوزیک را باید در اصل بنیادین «خودمالکی» جست‌وجو کرد. نوزیک در کتاب تأثیرگذار خود، *انارشی، دولت و آرمان‌شهر*، مالکیت فرد بر خویش را امری مطلق و غیرقابل نقض می‌داند و بر این اساس، هرگونه مالیات بر درآمد کار را معادل با «کار اجباری» تلقی می‌کند.^۳ از منظر او، اگر فردی ثمره کار خود را از آن خویش بداند، هیچ نهاد عمومی‌ای نمی‌تواند بخشی از آن را بدون رضایت او تصاحب کند. نوزیک به‌شدت با هر نوع الگوی بازتوزیعی مخالفت می‌کند، مگر آنکه در مسیر انتقالات داوطلبانه میان اشخاص یا از طریق تصرف نخستین مشروع حاصل شده باشد.^۴ استاینر نیز مانند نوزیک از اصل خودمالکی دفاع می‌کند و آن را بنیان هر نظریه عدالت می‌داند. اما تفاوت اساسی آنجاست که استاینر به تصرف منابع طبیعی به‌عنوان حوزه‌ای مستقل از

1. Rawls, J., *op. cit.*, p. 102.

2. Steiner, H., *op. cit.*, p. 268.

3. Nozick, R., *op. cit.*, p. 169.

4. Nozick, R., *Ibid*, pp. 151-152.

خودمالکی می‌نگرد که در آن، حق برابر همگان باید رعایت شود. درحالی‌که نوزیک به «قید لاکِی» در تصرف نخستین بسنده می‌کند؛ یعنی اینکه تصرف نباید وضعیت دیگران را وخیم‌تر کند.^۱ از نظر نوزیک هرگاه منابع طبیعی فراوان باشد یا کار فرد موجب افزایش بهره‌وری شود، تصرف وی عادلانه است، حتی اگر دیگری چیزی به دست نیاورد. اما استاینر تصرف مشروع را تنها زمانی ممکن می‌داند که شخص مازاد ارزش سهم خود را به دیگران بپردازد، خواه این پرداخت به صورت مالیات بر منابع باشد یا به شکل پرداختی نقدی برای جبران نقض حق برابر اولیه.^۲ براین اساس، استاینر با بهره‌گیری از سنت چپ لیبرتارینی، مدافع نوعی «برابری استحقاقی» در بهره‌مندی از ثروت‌های طبیعی است، درحالی‌که نوزیک حتی امکان ملی‌سازی منابع یا ایجاد صندوق مشترک ملی را ناقض مالکیت فردی می‌داند.^۳ در دیدگاه استاینر، منابع طبیعی چون ساخته هیچ انسانی نیستند، نمی‌توانند به تملک انحصاری درآیند، مگر با رعایت سهم برابر دیگران. این منطق، بنیان استدلال او برای دریافت مالیات سالانه بر زمین یا منابع طبیعی و پرداخت آن به صورت سرمایه اولیه به شهروندان است.^۴ در واقع، استاینر با حفظ اصل خودمالکی، نظریه نوزیک را اصلاح می‌کند: تاریخچه مشروع مالکیت زمانی معتبر است که نقطه آغاز آن (تصرف اولیه) مشروع بوده باشد.

۳. تحلیل تطبیقی نهادی عدالت حق محور استاینر در نظام‌های حقوقی

نظریه استاینر در زمینه حقوق مالکیت و عدالت توزیعی، تصویری آرمانی ترسیم می‌کند که میزان تحقق آن در نظام‌های حقوقی موجود محل تأمل است. برای سنجش عملی بودن این نظریه، می‌توان به صورت تطبیقی به دو نمونه متفاوت (ایالات متحده آمریکا و آلمان) نگریست. این دو کشور به ترتیب نمایندگان سنت حقوقی کامن‌لا و رومی-ژرمنی‌اند و رویکردهای متمایزی به مالکیت منابع طبیعی، قاعده تصرف نخستین، مالیات بر ثروت و سازوکارهای بازتوزیعی دارند.

۳.۱. ایالات متحده آمریکا

سنت حقوقی آمریکا عمیقاً تحت تأثیر لیبرالیسم مالکیتی و اندیشه لاکِی قرار دارد. اصل تصرف نخستین و کاربست آن در تاریخ آمریکا به وضوح در قوانین موسوم به هموستد^۵ نمود یافته است که از

1. Nozick, R., *Ibid*, 1974, p. 178.

2. Steiner, H., "A Liberal Theory of Exploitation", *Ethics*, Vol. 87, No. 2, 1977, p. 230

3. Nozick, R., *Ibid*, pp. 172-174.

4. Steiner, H., 1994, *op. cit.*, pp. 245, 268, 269.

5. Homestead Acts

اواسط قرن نوزدهم میلیون‌ها/یکر (هر/یکر معادل تقریباً ۴۰۴۷ متر مربع) از اراضی عمومی غرب ایالات متحده را به‌رایگان در اختیار متصرفان مهاجر قرار داد. بر پایه این قوانین، هر فرد واجد شرایط می‌توانست با بهره‌گیری از قاعده «زمین آزاد برای آبادگر»، قطعه زمینی از انفال را ابتدا تصرف کند و پس از کشت و عمران، مالک آن شناخته شود. از منظر استاینر، این نحوه توزیع ابتدایی زمین آشکارا ناقص حق برابر کسانی است که دیرتر متولد شدند یا به هر دلیل از دستیابی به این اراضی بازماندند؛ زیرا عملاً ارزش منابع طبیعی به تملک خصوصی گروهی درآمد، بی‌آنکه غرامتی به سایرین پرداخت شود. در نظریه استاینر، می‌بایست معادل ارزش آن اراضی به سایر اعضای جامعه (مثلاً به صورت صندوق یا سرمایه همگانی) تعلق می‌گرفت تا اصل سهم برابر رعایت شود.^۱ در واقعیت نظام حقوقی امریکا، هیچ‌گاه چنین مکانیسمی برقرار نشد. سنت حقوقی امریکا مالکیت خصوصی را تا آنجا محترم شمرده است که حتی حقوق دولت در ملی کردن منابع نیز محدود است. طبق متمم پنجم قانون اساسی ایالات متحده، سلب مالکیت خصوصی حتی برای منفعت عمومی تنها با پرداخت غرامت عادلانه ممکن است. این اصل، همراه با فرهنگ حقوقی لیبرال، سبب شده است تملک عمومی منابع طبیعی امری استثنایی باشد و بخش عمده منابع زیرزمینی و زمینی در ملک اشخاص خصوصی قرار گیرد. برای نمونه، در حقوق امریکا برخلاف بسیاری از کشورها، مالک زمین عموماً مالک منابع نفت، گاز و کانی‌های زیر آن نیز است و دولت صرفاً از طریق مقررات و مالیات بهره‌برداری دخالت می‌کند.^۲

در حوزه مالیاتی و بازتوزیعی نیز ایالات متحده از لحاظ تاریخی گرایش به حداقل مداخله داشته است. نه‌تنها مالیات بر مجموع ثروت هرگز در سطح فدرال برقرار نشده، بلکه حتی مالیات بر ارث و درآمد نیز نسبت به بسیاری کشورهای توسعه‌یافته نرخ نازل تری دارد. گفتمان سیاسی مسلط به تأسی از نوزیک و هایک اغلب مالیات تصاعدی سنگین را طرد کرده و آن را معایر آزادی‌های بنیادین قلمداد نموده است.^۳ پیامد عملی این رویکرد، تشدید نابرابری‌های ثروت و درآمد در امریکا بوده است. بنا بر مطالعات توزیعی، سهم یک درصد ثروتمند ایالات متحده از درآمد ملی از حدود یازده درصد در سال ۱۹۸۰ به حدود بیست‌ویک درصد در دهه‌های اخیر افزایش یافته‌است. این درحالی است که در بسیاری از کشورهای اروپایی این شاخص حدود نصف امریکاست.^۴

1. Steiner, H., *op. cit.*, p. 268.

2. Merrill, T. W., and H. E. Smith., **Property: Principles and Policies**. 3rd ed. New York: Foundation Press, 2017, p. 125.

3. Nozick, R., *op. cit.*, p. 169.

4. Chancel, L., Piketty, T., Saez, E., & Zucman., "World Inequality Report 2022. World Inequality Lab", 2022, pp. 9- 11.

آمار مذکور بازتاب آن است که ساختار حقوقی-اقتصادی امریکا، با تأکید بر حقوق مالکیت فردی و عدم مداخله در توزیع بازار، فاصله زیادی با آرمان عدالت استاینر دارد که در آن باید مکانیسم‌هایی برای تعدیل ثروت‌های ناشی از مواهب طبیعی و اتفاقی برقرار شود. با این حال، حتی در امریکا نیز نمونه‌های محدودی که یادآور طرح استاینر باشند دیده می‌شود. ایالت آلاسکا از اوایل دهه ۱۹۸۰ «صندوق دائمی آلاسکا» را تشکیل داده است و بخشی از عواید نفتی را به صورت «سهم شهروندی» سالانه به تمام ساکنان خود می‌پردازد. در این برنامه، این ایده برقرار شده است که منابع زیرزمینی (نفت) به همه مردم ایالت تعلق دارد و هر کس محق دریافت سهم برابر از درآمد حاصل از آن است.^۱

هرچند از حیث حقوقی، ساکنان آلاسکا سهامی قابل نقل و انتقال در آن صندوق ندارند و در واقع مالکیتی جمعی و مسلوب‌الاجتبار اعمال می‌شود، مع الوصف تجربه آلاسکا نشان می‌دهد که اصل موضوعه استاینر یعنی حق برابر بر منابع طبیعی می‌تواند در چارچوب حقوق عمومی به رسمیت شناخته شود و آثار عملی (هرچند محدود) داشته باشد. به بیان دیگر، آلاسکا نمونه‌ای منحصر به فرد از تحقق جزئی «سودمندی استاینری» در دل نظام سرمایه‌داری امریکایی است: دولتی که به جای اخذ مالیات از شهروندان، هر سال چکی بابت سهم آنان از ثروت ملی برایشان صادر می‌کند.^۲

با وجود این استثنا، در مجموع می‌توان گفت که نظام حقوقی ایالات متحده چه در اصول قانون اساسی و چه در سیاست‌گذاری مالی و مالکیتی بیشتر منعکس‌کننده فلسفه نوزیکی است تا استاینری. مالکیت خصوصی کاملاً محترم است، منابع طبیعی عمدتاً قابل تملک خصوصی‌اند، قاعده تصرف نخستین بدون مکانیسم جبرانی اجرا شده و بازتوزیع عمدتاً به تأمین حداقلی از رفاه (آن هم به صورت مشروط) منحصر است. چنین فضایی برای پذیرش نظریه عدالت استاینر چندان مهیا به نظر نمی‌رسد.

۳.۲. آلمان

در سنت حقوقی آلمان هم به اعتبار تاریخ اندیشه و هم به واسطه صراحت متون قانونی، ردپایی پررنگ‌تر از الزامات اجتماعی مالکیت دیده می‌شود. قانون اساسی آلمان^۳ در اصل چهاردهم خود، ضمن به رسمیت شناختن حقوق مالکیت خصوصی، تصریح می‌کند که «مالکیت متضمن تکالیفی است. استفاده از آن باید در خدمت مصلحت عمومی باشد». دادگاه قانون اساسی فدرال آلمان نیز در آرای متعددی، این

1. Goldsmith, S., "The Alaska Permanent Fund Dividend: An Experiment in Wealth Distribution", Paper presented at the Ninth International Congress of the Basic Income European Network, Geneva, 2002, pp. 2-3.

2. *Ibid.*, p. 6.

3. Grundgesetz

اصل را به معنای جواز محدودسازی حقوق مالکیت برای تأمین عدالت اجتماعی و رفاه عمومی تفسیر کرده است.^۱ افزون بر این، اصل پانزدهم قانون اساسی آلمان اجازه می‌دهد زمین‌ها، منابع طبیعی و صنایع مهم «برای هدف اجتماعی شدن» به مالکیت عمومی درآید. هرچند این اصل در عمل به ندرت اجرا شده است، وجود آن حکایت از پذیرفته شدن نوعی حق عمومی بر منابع طبیعی در منظومه حقوقی آلمان دارد. برای نمونه، قوانین مربوط به معادن و منابع زیرزمینی در آلمان، حقوق اکتشاف و استخراج را درید حاکمیت عمومی قرار داده‌اند و بهره‌برداری خصوصی را مشروط به کسب امتیاز یا پرداخت حق‌السهم به دولت کرده‌اند؛ به عبارت دیگر، مالک زمین در آلمان لزوماً مالک مطلق زیرزمین خویش نیست و جامعه در بهره‌برداری از منابع طبیعی سهم دارد.^۲ چنین مقرراتی نزد استاینر قطعاً پسندیده‌تر از وضعیت حقوقی ایالات متحده است؛ زیرا لاقلاً بخشی از ارزش منابع طبیعی ابتدا به خزانه عمومی وارد می‌شود و امکان بازتوزیع آن از طریق بودجه فراهم است.

در زمینه مالیات بر ثروت و توزیع مجدد نیز آلمان رویکردی متفاوت از امریکا دارد. سنت دولت رفاه در آلمان ریشه‌دار و مستحکم است و از اواخر قرن بیستم، نظام مالیاتی تصاعدی نسبتاً گسترده‌ای برای تأمین مالی خدمات اجتماعی وجود داشته است. اگرچه آلمان از سال ۱۹۹۷ اخذ مالیات سالانه بر دارایی خالص افراد^۳ را به دلیل مشکلات اجرایی به حالت تعلیق درآورده است، اما همچنان مالیات بر ارث، نقل و انتقال سرمایه و ساختار مالیاتی بر درآمد تصاعدی آن از ابزارهای توزیعی مؤثر به‌شمار می‌روند.^۴

افزون بر این، آلمان دارای نظام تأمین اجتماعی و بیمه‌های عمومی گسترده‌ای است که عملاً بازتوزیع درآمد میان اقشار مختلف و حتی نسل‌ها را تسهیل می‌کند؛ از جمله نظام بازنشستگی بین‌نسلی^۵ که در آن نسل فعال با پرداخت حق‌بیمه، مستمری نسل بازنشسته را تأمین می‌کند. این ساختارها نقش مهمی در مهار نابرابری ایفا کرده‌اند، چنان‌که داده‌های توزیعی نشان می‌دهند سهم یک درصد پردرآمد در آلمان از کل درآمد ملی، بسیار پایین‌تر از امریکا باقی مانده و طبقه متوسط سهم نسبتاً بزرگی از کیک درآمدی را حفظ کرده است.^۶

1. Lubens, R., "The social obligation of property ownership: A comparison of German and U.S. law", *Arizona Journal of International & Comparative Law*, 24(2), 2007, p. 43.

2. Federal Mining Act, 1980

3. Vermögensteuer

4. World Inequality Lab, *op. cit.*, p. 15.

5. Umlageverfahren

6. World Inequality Lab, *Ibid*, pp. 16-18.

از منظر استاینر، می‌توان استدلال کرد که آلمان زمینه ساختاری مساعدتری برای تحقق عدالت حق محور دارد: ایده‌هایی مانند تعلق همگانی منابع طبیعی، مشروط بودن مالکیت به عدم اضرار به منافع عمومی و پذیرش مالیات‌های معنادار بر ثروت‌های غیر بازاری، همگی با روح نظریه استاینر همسازند. اصل وظیفه اجتماعی مالکیت در حقوق آلمان از این پیش‌فرض برمی‌خیزد که هر مال خصوصی، در عین حال، تعهدی عمومی را متوجه مالک می‌کند؛ مفهومی نزدیک به همان «حق برابر دیگران بر منابع» که استاینر بدان تأکید دارد.^۱ افزون بر این، تمهیداتی مانند امکان اجتماعی‌سازی منابع طبیعی طبق اصل ۱۵ قانون اساسی آلمان پیام روشنی دارد که منابع طبیعی، نه صرفاً مال شخصی، بلکه دارایی جمعی‌اند که دولت به نمایندگی از همگان درباره توزیع آن می‌تواند تصمیم بگیرد.

با وجود این نکات مثبت، نباید در تخمین تطابق عملی حقوق آلمان با آرمان‌های استاینر دچار اغراق شد. درآمدهای حاصل از منابع عمومی (همچون حق امتیاز معادن، جنگل‌ها یا آب‌ها) عمدتاً در بودجه کل دولت ادغام می‌شود و سهمی مشخص و برابر به صورت نقدی به شهروندان پرداخت نمی‌گردد. خدمات عمومی رایگان، هرچند نوعی بهره‌مندی از ثروت ملی محسوب می‌شود، با تصور «سهم مساوی مستقیم» فاصله دارد. همچنین در نظام مالیاتی کنونی آلمان، شخصی که زمین یا معدن ارزشمندی را تصرف کند، ملزم به جبران صریح به دیگر شهروندان بابت استفاده افزون‌تر از منابع نیست؛ بلکه فقط مکلف به پرداخت مالیات‌های عمومی است، نه جبران شخصی یا حقوقی مبتنی بر حق برابر. از نظر استاینر، عدالت ایجاب می‌کند که هرگونه تصرف بیش از سهم برابر، مستلزم غرامت مستقیم و مشخص به سایرین باشد.^۲ در نتیجه، می‌توان گفت آلمان با وجود پیشرفت‌های قابل توجه در حقوق اجتماعی و نهادهای بازتوزیعی، تنها برخی عناصر پراکنده از نظریه استاینر را محقق ساخته است و هنوز با الگوی کامل عدالت مبتنی بر حق برابر منابع طبیعی فاصله دارد.

مطالعه تطبیقی ایالات متحده و آلمان نشان می‌دهد که تحقق عملی نظریه عدالت منابع محور استاینر در نظام‌های حقوقی موجود با درجات متفاوتی از انطباق و واگرایی روبه‌روست. ایالات متحده، با تأکید تاریخی بر اصل تصرف نخستین، مالکیت فردی مطلق و مقاومت ایدئولوژیک در برابر هرگونه مداخله بازتوزیعی، نمودار کامل الگوی نوزیکی است که در آن، نابرابری‌های ناشی از تصاحب اولیه و مزایای موهبتی، فاقد سازوکار جبرانی مؤثر باقی‌مانده‌اند. حتی استثنائاتی نظیر «صندوق آلاسکا» نیز

1. Steiner, H., *op. cit.*, p. 235.

2. *Ibid.*, p. 268.

اگرچه از نظر مفهومی به نظریه استاینر نزدیک‌اند، در ساختار حقوقی امریکا جایگاه فراگیری نیافته‌اند. در مقابل، آلمان با پذیرش اصل وظیفه اجتماعی مالکیت، امکان ملی‌سازی منابع و نظام مالیاتی-رفاهی گسترده، ظرفیت‌های ساختاری بیشتری برای تحقق عدالت توزیعی فراهم آورده است. با این حال، حتی در آلمان نیز مفهوم «حق برابر همگان در ارزش منابع طبیعی» هنوز در سطح قواعد حقوقی الزام‌آور نهادینه نشده و اصولی همچون غرامت مستقیم به دیگران بابت بهره‌برداری مازاد، همچنان غایب است.

جدول زیر نشان می‌دهد نظام حقوقی ایالات متحده با فلسفه لیبرترینیسم راست‌گرا، کمترین هم‌پوشانی را با نظریه عدالت استاینری دارد و فقط در استثنائاتی مانند آلاسکا نشانه‌هایی از آن دیده می‌شود. در مقابل، آلمان با اتکا بر حقوق عمومی اجتماعی، اصل تعهد اجتماعی مالکیت و نهادهای توزیعی قوی، زمینه بهتری برای پذیرش عناصر نظریه استاینر فراهم کرده است، گرچه هنوز از تحقق کامل آن فاصله دارد.

ایالات متحده امریکا	آلمان	مؤلفه کلیدی در نظریه استاینر
تأکید بر تصرف نخستین، مالکیت مطلق فردی، با الهام از لاک و نوزیک؛ حق مالکیت بر زمین و زیرزمین برای فرد خصوصی ^۱ .	تأکید بر اصل وظیفه اجتماعی مالکیت طبق اصل ۱۴ قانون اساسی؛ مالکیت لزوماً باید در خدمت مصلحت عمومی باشد.	۱. مبنای فلسفی مالکیت
نبود قاعده جبرانی برای تصرف اولیه؛ اکثر منابع طبیعی تحت تملک خصوصی قرار دارند؛ غیاب حق برابر دیگران در ارزش منابع طبیعی.	منابع طبیعی (نظیر معادن) عموماً در اختیار حاکمیت‌اند؛ بهره‌برداری مشروط به اخذ مجوز و پرداخت حق‌السهم؛ نزدیک‌تر به تلقی استاینری از «مالکیت مشاع اولیه».	۲. حقوق منابع طبیعی
عدم برقراری مالیات بر ثروت در سطح فدرال؛ مالیات بر درآمد و ارث نسبتاً پایین؛ گفتمان ضدمدخله.	ساختار مالیاتی تصاعدی و گسترده؛ مالیات بر ارث، انتقال سرمایه و درآمد؛ ابزار فعال بازتوزیع با هدف کاهش نابرابری.	۳. مالیات بر ثروت و بازتوزیع منابع
استثنای آلاسکا: صندوق دائمی آلاسکا بخشی از درآمد نفت را	درآمد حاصل از منابع در بودجه عمومی ادغام می‌شود؛ فاقد سازوکار مستقیم برای توزیع	۴. نهادهای بازتوزیعی با پیوند مستقیم به منابع

1. Nozick, R., *op. cit.*, p. 169.

طبیعی	برابر فردی، اما خدمات عمومی همگانی وجود دارد (مانند بیمه و آموزش رایگان).	به صورت سالانه میان شهروندان تقسیم می‌کند.
۵. امکان اجتماعی‌سازی منابع طبیعی	اصل ۱۵ قانون اساسی اجازه اجتماعی‌سازی زمین و منابع را برای اهداف عمومی می‌دهد؛ ظرفیت نهادی بالاتر برای مداخله عمومی در مالکیت.	بسیار محدود؛ متمم پنجم قانون اساسی تصرف عمومی را مشروط به غرامت کامل می‌داند؛ منابع عمدتاً تحت مالکیت خصوصی‌اند.
۶. سازوکارهای جبرانی یا غرامت برای تصرف بیش از سهم برابر	از لحاظ نظری ممکن، اما در عمل محقق نشده است؛ بهره‌بردار منابع تعهدی به پرداخت غرامت به دیگران بابت تصرف مزاد ندارد، مگر از طریق مالیات‌های عمومی.	وجود ندارد؛ مالکیت خصوصی تثبیت شده است، بدون تعهد به جبران به سایر شهروندان.
۷. میزان تطابق با عدالت منابع محور استایتری	نسبی؛ با وجود فقدان تطابق کامل، بسیاری از اصول هنجاری نظریه استاینر در نظام حقوقی-اقتصادی آلمان زمینه پذیرش دارند (مثلاً وظیفه اجتماعی مالکیت، بازتوزیع گسترده و...).	بسیار محدود؛ عناصر کلیدی نظریه استاینر همچون «سهم برابر» یا «حق جهانی منابع» عملاً غایب‌اند.

۴. عدالت منابع محور و نظام حقوقی - فقهی ایران در پرتو نظریه هیلل استاینر

نظریه عدالت منابع محور که توسط هیلل استاینر صورت‌بندی شده، بر این بنیاد استوار است که تمام افراد به‌طور برابر در مالکیت منابع طبیعی سهیم‌اند. مطابق این دیدگاه، هیچ‌کس در آغاز نسبت به طبیعت «حق خاصی» ندارد، بلکه هر انسان حق برابر اولیه‌ای نسبت به کل منابع دارد و هرگونه تصرف انحصاری باید همراه با پرداخت جبران به دیگران باشد تا حق آنان مخدوش نشود. این نظریه در قالب لیبرتارینی سم چپ جای می‌گیرد، اما برخلاف لیبرتارینی سم سنتی (مانند نوزیک)، به تمایز میان «خودمالکی» و «مالکیت منابع» تأکید می‌ورزد. بر پایه این تمایز، هر فرد مالک کامل خویشتن است، اما نه مالک پیشینی هیچ بخشی از منابع طبیعی. لذا اگر کسی بخواهد بهره‌برداری انحصاری از بخشی از طبیعت داشته باشد، باید حق سایرین را با نوعی مکانیزم مالی (مثلاً مالیات بر ارزش زمین) جبران کند. استاینر و والتین به‌صراحت تأکید می‌کنند که «مالکیت عادلانه» فقط در صورتی ممکن است که دسترسی برابر همه به ارزش منابع تضمین شده باشد. بر همین مبنا، آها پیشنهاد می‌کنند که دولت‌ها می‌توانند به‌جای مالکیت مستقیم یا کنترل اقتصادی، صرفاً درآمد ناشی از ارزش منابع را دریافت، و میان

همه افراد به‌طور برابر توزیع کنند. به تعبیر آنها، این راهکار ترکیبی است از آزادی کامل فردی در کار و تولید، و برابری اخلاقی در برخورداری از جهان طبیعی.

۴.۱. اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و حق بهره‌مندی از منابع

در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، اصول متعددی در قانون اساسی به‌وضوح با بنیان‌های نظری استاینر هم‌خوانی دارند، به‌ویژه در زمینه مالکیت عمومی منابع و توزیع عادلانه فرصت‌ها و امکانات. برای نمونه، اصل ۴۵ قانون اساسی مقرر می‌دارد که انفال و ثروت‌های عمومی نظیر جنگل‌ها، دریاها، معادن، کوه‌ها، زمین‌های موات و میراث فرهنگی، متعلق به امت اسلامی است و «در اختیار حکومت اسلامی قرار دارد تا بر طبق مصالح عامه اداره شود». این اصل، عملاً مالکیت خصوصی را نسبت به منابع طبیعی محدود می‌کند و حق بهره‌برداری را مشروط به رعایت منافع عمومی می‌داند. چنین رویکردی با پیش‌فرض بنیادین استاینر درباره حق برابر همگان نسبت به ارزش منابع طبیعی جهان سازگار است. از سوی دیگر، اصل ۴۸ قانون اساسی تصریح می‌کند که منابع طبیعی و امکانات کشور باید به‌گونه‌ای توزیع شود که «هر منطقه به تناسب نیاز و استعداد رشد خود از سرمایه و امکانات کشور برخوردار گردد». این اصل، جلوه‌ای از عدالت منطقه‌ای در بهره‌برداری از منابع عمومی است و با مدل استاینری توزیع منابع هم‌راستا می‌نماید.

در همین راستا، اصل ۴۷ قانون اساسی مشروعیت مالکیت خصوصی را منوط به مطابقت آن با شرع و قانون کرده است؛ این قید، همان نقطه‌ای است که می‌تواند برای تحدید تصرفات ناعادلانه از منابع طبیعی و تضمین حقوق مشترک افراد به کار رود. از نگاه استاینر، هرچا مالکیت فردی موجب سلب حق برابر دیگران در بهره‌برداری از منابع شود، باید با سازوکارهای جبرانی تعدیل شود. در نهایت، اصل ۴۳ قانون اساسی نیز مبنای سیاست اقتصادی دولت را «رفع فقر و تأمین نیازهای اساسی برای همه مردم» قرار می‌دهد و بر اجتناب از تمرکز ثروت در دست گروه‌های خاص تأکید دارد. این مضمون با اندیشه استاینری درباره منع تراکم ناعادلانه ثروت از محل منابع عمومی، کاملاً هم‌خوان است.

۴.۲. مبانی فقهی: انفال، اموال عمومی و حق بهره‌مندی همگانی

در فقه اسلامی امامیه، مفهوم مالکیت عمومی و جایگاه انفال نقشی محوری در تنظیم نسبت مردم با منابع طبیعی ایفا می‌کند. «انفال» در ادبیات فقهی به اموالی اطلاق می‌شود که در مالکیت شخصی افراد قرار ندارند و به‌صورت پیشینی متعلق به حاکم اسلامی‌اند تا براساس مصالح امت اداره شوند.

مستندات این مفهوم در قرآن کریم (سوره انفال، آیه ۱) و روایات معتبر شیعه وجود دارد و در فقه امامیه به تفصیل مورد تحلیل قرار گرفته است.

فقه‌های امامیه از جمله شیخ طوسی، علامه حلی و صاحب جواهر، انفال را شامل زمین‌های موات، معادن، جنگل‌ها، دریاها، کوه‌ها و ثروت‌های بدون مالک می‌دانند که «فیء» یا ملک حکومت اسلامی محسوب می‌شوند. این اموال نه در تملک شخصی امام، بلکه در اختیار «منصب امامت» به عنوان نهاد شرعی حاکمیت قرار دارند. بر همین اساس، پس از دوران حضور معصوم، ولایت امر و نیابت عامه فقیه واجد همان اختیارات برای اداره انفال به نفع جامعه است. این بینش فقهی نزدیکی چشمگیری با نظریه عدالت منابع محور هیلل استاینر دارد که بر تعلق همگانی منابع طبیعی و امانت‌داری حاکم عادل در بهره‌برداری تأکید می‌ورزد.

علاوه بر انفال، فقه اسلامی میان اموال متعلق به عموم مسلمانان و اموال دولتی تمایز قائل است. در منابع فقهی و حدیثی آمده است: «المسلمون شرکاً فی ثلاث: علما و الکلاً و النار»؛ به این معنا که مسلمانان در منابع حیاتی مانند آب، مرتع و سوخت، حق مشترک دارند.^۱ این حکم، ماهیتی اجتماعی برای منابع طبیعی قائل است و با فلسفه استاینری مبنی بر حق برابر در دسترسی به مواهب طبیعت همسو است.^۲ در این چارچوب، احیای اراضی موات به عنوان یکی از راه‌های تملک در فقه، مقید به عدم تعارض با منافع عمومی است. قاعده مشهور «من أحیا أرضاً مواتاً فهي له» مشروط به آن است که عمل احیا به مصالح عامه آسیب نرساند. بسیاری از فقها از جمله امام خمینی (ره) تصریح کرده‌اند که در عصر غیبت، ولی فقیه می‌تواند احیای اراضی را در مواردی که موجب تضییع حقوق عمومی یا اخلال در نظام باشد، ممنوع سازد.^۳ در واقع، فقه امامیه با حفظ احترام به حقوق مکتسبه، امکان تحدید تصرفات جدید را برای رعایت عدالت اجتماعی و توزیع متوازن فراهم می‌کند. همین رویکرد در سال ۱۳۵۸ در قالب قانون لغو مالکیت اراضی موات شهری به تصویب شورای انقلاب درآمد و به دولت اجازه داد اراضی بایر را در جهت مصالح عمومی مسکن در اختیار گیرد. این اقدام نمونه‌ای از تطبیق فقه شیعه با مقتضیات عدالت توزیعی مدرن است که با دیدگاه استاینر درباره الزام تصرف به پرداخت جبران به سایر شهروندان مطابقت دارد.

۱. حر عاملی، محمدبن حسن، *وسائل‌الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، ج ۱۷، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع)، ۱۳۹۳، باب ۴، ص. ۴۱۷.

2. Steiner, H., *op. cit.*, p. 248.

۳. خمینی، روح‌الله، *تحریر الوسیله*، ج ۱، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی‌تا، ص. ۵۳۲.

همچنین مفهوم «بیت‌المال» در فقه اسلامی، به‌عنوان خزانه عمومی مسلمین، جایگاهی کلیدی در تنظیم روابط دولت و ملت دارد. امام‌علی (ع) در عهدنامه مالک‌اشتر تأکید کرده‌اند که هیچ گروهی نباید در بهره‌مندی از بیت‌المال بر دیگران تقدم یابد، حتی اگر دارای نسب، قبیله یا قدرت خاصی باشد. این آموزه در راستای اندیشه عدالت‌محور اسلامی، مبتنی بر برابری همگان در دسترسی به ثروت‌های عمومی است. براین‌اساس، می‌توان نتیجه گرفت که فقه امامیه ظرفیت گسترده‌ای برای تحقق مدل عدالت منابع‌محور دارد. از تملک مشروط منابع طبیعی توسط حاکم اسلامی، تا حق همگانی در آب، مرتع و اراضی موات، و نظارت فقیه در توزیع عادلانه منابع، همگی مؤید این حقیقت‌اند که فقه شیعه می‌تواند مبنای نیرومند حقوقی برای تحقق عملی نظریه استاینر در بافت اسلامی معاصر فراهم آورد.

البته باید اذعان کرد که فقه اسلامی صرفاً در راستای تقویت مالکیت عمومی حرکت نکرده است. در کنار نهادهایی مانند انفال و بیت‌المال، قواعد قدرتمندی نیز در فقه وجود دارد که بر مالکیت فردی و تصرف خصوصی تأکید می‌کنند. از جمله، قاعده «من أحميا أرضاً مواتاً فهي له» که بر پایه آن، هر کس زمین مواتی را احیا کند، مالک آن خواهد بود؛ یا قاعده «الحیازة سبب للملك» که حیازت اشیای مباح را موجب تملک می‌داند. همچنین در فقه امامیه، اصل بر این است که مالکیت زمین به فروع آن نیز سرایت می‌کند، مگر آنکه دلیل شرعی یا قانونی خلاف آن را ثابت کند. این قواعد، در عمل زمینه گسترش مالکیت خصوصی را فراهم می‌سازند و نشان می‌دهند که فقه اسلامی واجد نوعی دوگانگی مفهومی میان «مالکیت عمومی بر منابع طبیعی» و «مالکیت خصوصی ناشی از حیازت و احیا» است. از منظر نظریه استاینر، همین دوگانگی محل تأمل است: اگرچه فقه ظرفیت بالایی برای پذیرش ایده «حق برابر همگان» دارد، قواعد مربوط به حیازت و احیای اراضی، در صورت فقدان مکانیسم‌های جبرانی، می‌تواند به بازتولید همان نابرابری‌هایی بینجامد که استاینر نقد می‌کند. بنابراین، بازخوانی فقه در پرتو عدالت منابع‌محور باید هم به ظرفیت‌ها و هم به چالش‌های آن توجه کند تا از گزینش یک‌سویه ادله پرهیز شود.

۴.۳. سازوکارهای جبرانی و بازتوزیعی در نظام کنونی جمهوری اسلامی ایران

نظام جمهوری اسلامی ایران، علاوه بر چارچوب‌های حقوقی مالکیت عمومی منابع، در عمل نیز از سازوکارهایی بازتوزیعی برای تحقق عدالت بهره گرفته است. از مهم‌ترین این سازوکارها طرح «سهام عدالت» است که در دهه ۱۳۸۰ اجرا شد. سهام عدالت طرحی بود که طی آن بخشی از سهام شرکت‌های دولتی بزرگ به مردم واگذار گردید تا علاوه بر تسریع در خصوصی‌سازی، ثروت عمومی

عدالانه‌تر توزیع شود.^۱ در این طرح، مضمولان (شامل روستاییان، کارگران، افراد تحت پوشش نهادهای حمایتی و...) برگه‌های سهامی دریافت کردند و مقرر بود اقساط این سهام از محل سود شرکت‌ها پرداخت شود تا در عمل مالکیت بدون پرداخت نقدی اولیه منتقل گردد. سهام عدالت را می‌توان تلاشی دانست در راستای تحقق این ایده که توده‌های مردم در مالکیت منابع و صنایع ملی سهیم شوند. به بیان دیگر، به جای آنکه صنایع بزرگ (که عمدتاً به منابع طبیعی یا سرمایه‌های ملی متکی‌اند) صرفاً در اختیار دولت یا گروه محدودی سرمایه‌دار باشد، آحاد مردم سهام‌دار آن شوند و از عوایدش منتفع گردند. این ابتکار هرچند با چالش‌هایی در اجرا و اثربخشی مواجه بوده است، از منظر عدالت منابع محور گامی مثبت تلقی می‌شود؛ زیرا بخشی از ثروت ملی به شکل مستقیم‌تر به مردم منتقل شده است. سهام عدالت را می‌توان معادل ایرانی ایده استاینر در خصوص «سهام برابر از منابع» دانست که به جای اعطای نقدی، در قالب مالکیت تولیدی ارائه گردید.^۲

سازوکار مهم دیگر یارانه‌های عمومی است. دولت ایران سال‌ها از محل درآمدهای نفت و گاز، انرژی، نان، دارو و سایر اقلام ضروری را با قیمت ارزان در اختیار مردم قرار می‌داد که نوعی بهره‌مندی همگانی از ثروت ملی بود. با تصویب «قانون هدفمند کردن یارانه‌ها» در سال ۱۳۸۸، که از یک منظر مخالف نظریه حیزت در فقه امامیه است، رویکرد توزیع عوض شد: قیمت حامل‌های انرژی و کالاهای اساسی به نرخ واقعی نزدیک شد و در عوض دولت شروع به پرداخت یارانه نقدی ماهانه به تمام شهروندان کرد. این یارانه نقدی در واقع سهم مستقیم هر ایرانی از محل صرفه‌جویی و درآمد اضافی دولت بود. هرچند مبلغ آن به مرور بر اثر تورم کم‌ارزش شد و به تدریج از شمول ثروتمندان کاسته شد، در سال‌های آغازین، تجلی روشنی از تقسیم درآمد ملی به صورت مساوی میان مردم به شمار می‌رفت. این پرداخت نقدی را می‌توان شبیه «سهام شهروندی» در نظریات عدالت منابع محور و به ویژه نظریه استاینر تلقی کرد؛ چراکه به تحقق «حق مالی برابر از منابع» کمک می‌کند.^۳

سومین سازوکار صندوق توسعه ملی است که رویکردی میان‌نسلی دارد. این صندوق در سال ۱۳۸۹ براساس ماده ۸۴ قانون برنامه پنجم توسعه و ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴، با هدف تبدیل بخشی از

۱. جلال‌آبادی، اسدالله و همکاران، «ارزیابی طرح سهام عدالت از منظر خصوصی‌سازی»، *مجله مجلس و پژوهش*، ش. ۵۴، ۱۳۸۶، ص. ۱۰۵.

2. Steiner, H., *op. cit.*, p. 268.

3. Salehi-Isfahani, D., & Mostafavi-Dehzoeei, M. H., "Cash transfers and labor supply: Evidence from a large-scale program in Iran", (Economic Research Forum Working Paper No. 1090). Economic Research Forum, 2017, p.5

عواید فروش نفت و گاز به ثروت‌های ماندگار و سرمایه‌های زاینده اقتصادی تأسیس شد. طبق اساسنامه صندوق، هر سال درصدی از درآمد نفتی (حداقل بیست درصد) به این صندوق واریز می‌شود تا در پروژه‌های سرمایه‌گذاری (عمدتاً به صورت تسهیلات به بخش خصوصی و تعاونی) مصرف شود و اصل و سود آن برای آیندگان باقی بماند. ایده تشکیل صندوق دقیقاً مبتنی بر این دغدغه بود که منابع طبیعی تجدیدناپذیر (نفت و گاز) میراث مشترک نسل فعلی و نسل‌های بعدی است و نباید تمام آن در زمان حال مصرف گردد. از منظر عدالت منابع محور، صندوق توسعه ملی ابزاری برای رعایت عدالت بین نسلی است؛ به نحوی که فرزندان و نوادگان ما نیز در ثروت‌های طبیعی سهم عادلانه داشته باشند و نسل حاضر همه دارایی را مصرف نکند.^۱

۴.۴. خلأها و ظرفیت‌ها برای هم‌راستاسازی نظام موجود با نظریه استاینر

باوجود زمینه‌های حقوقی و فقهی مناسب و سیاست‌های توزیعی یادشده، نظام فعلی ایران تا دستیابی کامل به ایدئال استاینر (حق برابر همگان در منابع طبیعی) فاصله دارد. یکی از خلأهای مهم، نبود یک سازوکار حقوقی صریح برای جبران است. در نظریه استاینر، اگر فرد یا نهادی بیش از سهم برابر خود از منابع بهره‌برداری کند، باید مابه‌ازایی به دیگران بپردازد تا توازن برقرار شود.^۲

در ایران، به موجب اصل ۴۸ قانون اساسی «در بهره‌برداری از منابع طبیعی و استفاده از درآمدهای ملی در سطح استان‌ها و توزیع فعالیت‌های اقتصادی میان استان‌ها و مناطق مختلف کشور، باید تبعیض در کار نباشد؛ به طوری که هر منطقه فراخور نیازها و استعداد رشد خود، سرمایه و امکانات لازم در دسترس داشته باشد». البته اقتضای اصل عدم تبعیض، برخورداری برابر مناطق مختلف کشور از درآمدهای ملی نیست. باوجود این، در عمل ملاحظه می‌شود شکاف توسعه‌ای میان برخی استان‌ها وجود دارد و شواهد نشان می‌دهد استان‌های نفت‌خیز یا معدن‌خیز کشور (مانند خوزستان، بوشهر، کرمان و...) علی‌رغم سهم عمده در تولید ثروت ملی، از نظر شاخص‌های رفاه و عمران لزوماً در رتبه‌های برتر نیستند.

خلأ دیگر، نبود حقوق مالی مستقیم و موروثی برای شهروندان از محل منابع ملی است. نظریه استاینر اعطای «سهم‌الارث اولیه» به هر فرد را پیشنهاد می‌کند،^۳ اما در سیستم ما چنین حقی تعریف نشده است. سهام عدالت نزدیک به این ایده بود، ولی همگان را پوشش نداد و ارزش آن نیز نسبت به کل

1. Steiner, H., *op. cit.*, pp. 245-246.

2. Steiner, H., *Ibid.*, pp. 235-236.

3. *Ibid.*, p. 268, Vallentyne, P., & Steiner, H., "Libertarian Theories of Intergenerational Justice", In A. Gosseries & L. Meyer (Eds.), *Justice Between Generations*, Oxford: Oxford University Press, 2009. p. 62.

ثروت ملی اندک بود. می‌توان اندیشید که هر ایرانی در بدو تولد یا هنگام بلوغ، سهمی از ثروت ملی (مثلاً اوراق مالکیت دولتی، سهام منابع یا مبلغی در صندوق سرمایه‌گذاری) داشته باشد که تا پایان عمر پشتیبان مالی او گردد. این ایده تاکنون در قوانین مطرح نشده است، درحالی‌که هم با عدالت اجتماعی همخوان است و هم با مبانی فقهی منافاتی ندارد؛ زیرا می‌توان آن را نحوه‌ای از مصالحه عمومی بر سر انفال دانست. ظرفیت قانونی برای چنین ابتکاری را می‌توان در اصل ۴۳ (تأمین نیازهای اساسی برای همه) و اصل ۳ و ۳۱ قانون اساسی (حق مسکن، رفاه و...) جست‌وجو کرد.

نکته مهم دیگر، شفافیت و پاسخ‌گویی در اداره ثروت‌های عمومی است. نظریه استاینر بر حق همگان تأکید دارد و لازمه آن این است که مردم بدانند منابعشان چگونه مصرف می‌شود و بتوانند در تصمیم‌گیری‌ها دخیل باشند. قانون اساسی ایران در اصل ۵۵ به نظارت دیوان محاسبات و انتشار عمومی گزارش تفریح بودجه اشاره کرده که گامی در راستای شفافیت است.

اگر اداره انفال واقعاً به نمایندگی از مردم است، باید مکانیسم‌های دموکراتیک قوی‌تری برای تضمین استفاده عادلانه از آنها وجود داشته باشد. به‌عنوان مثال، صندوق‌های ثروت ملی در کشورهایی مانند نروژ زیر نظر هیئت‌های امنای مستقل و پاسخ‌گو به ملت اداره می‌شوند. در ایران نیز می‌توان ترکیبی از نمایندگان دولت، مجلس، نهادهای مدنی و حتی بخش خصوصی را در نظارت بر صندوق توسعه ملی و سایر منابع عمومی دخیل کرد تا تصمیمات بهینه و منافع بلندمدت مردم تضمین شود.

در جمع‌بندی، می‌توان گفت نظام حقوقی و فقهی جمهوری اسلامی ایران جهت‌گیری‌های کلی مناسبی برای رعایت عدالت منابع‌محور دارد؛ از ملی کردن منابع و ممنوعیت تملک خصوصی مطلق گرفته تا سیاست‌های بازتوزیعی چون سهام عدالت و صندوق نسل‌های آینده. این‌ها نقاط قوت است که در بسیاری از نظام‌های دیگر نظیرش کمتر یافت می‌شود. اما تا رسیدن به وضعیت مطلوب استاینری همچنان راه باقی است. باید برپایه ظرفیت‌های فقهی غنی (اصل انفال و بیت‌المال) و اصول قانون اساسی (عدالت، نفی تبعیض، حمایت از مستضعفان)، ابتکارات حقوقی نوینی طراحی کرد که حق مالکیت عمومی مردم بر منابع را از حالت شعاری و دولتی، به حقوقی عملی و قابل مطالبه توسط تک‌تک شهروندان تبدیل کند.

برای نمونه، تعریف «سهام منابع ملی» برای هر ایرانی، تقویت نهادهای مدیریت عمومی مستقل، وضع مالیات بر ارزش زمین و منابع برای جلوگیری از انباشت ثروت ناشی از رانت منابع در دست عده‌ای محدود، اصلاحاتی است که با روح اسلام و عدالت نیز سازگار است. در بُعد اجرایی نیز لازم است

سازوکارهای جبرانی تقویت شود؛ بدین معنا که بهره‌برداران بزرگ منابع (مثل شرکت‌های نفتی، معادن خصوصی شده و...) سهم عادلانه‌ای به جامعه پرداخت کنند تا شکاف طبقاتی تعدیل شود. خوشبختانه فقه امامیه مفاهیمی چون خمس انقال یا مصالحه با حاکم برای این موارد پیش‌بینی کرده است که می‌توان در قالب قوانین مالیاتی عادلانه به کار بست.

باری، نظریه هیلل استاینر با تأکید بر حق برابر افراد در منابع طبیعی، برای نظام حقوقی ایران یک فرصت فکری فراهم می‌کند تا ضمن وفاداری به مبانی اسلامی خود، سازوکارهای عدالت اقتصادی را بهبود بخشد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول اقتصادی خود بارقه‌های این اندیشه را دارد و فقه شیعه نیز پشتیبان آن است؛ اکنون وظیفه حقوق‌دانان و سیاست‌گذاران است که با بهره‌گیری از این پشتوانه‌ها و تجربه‌های عملی گذشته (سهام عدالت، یارانه‌ها و صندوق توسعه)، طرحی نو دراندازند و عدالت منابع محور را هرچه بیشتر از قوه به فعل درآورند؛ طرحی که در آن نه تنها منابع خدادادی به انصاف بین مردم تقسیم شود، بلکه کرامت انسانی و تعالی جامعه که آرمان والا تر نظام حقوقی است نیز تحقق یابد.

نکته‌ای که در اینجا باید به‌عنوان محدودیت نظری رویکرد استاینری در بستر حقوق ایران مورد تأمل قرار گیرد، این است که استاینر منابع طبیعی را میراث مشترک «همه انسان‌ها» می‌داند و بر حق برابر نوع بشر در بهره‌برداری از آنها تأکید می‌کند. بر این اساس، اگر نظریه وی به‌صورت کامل پذیرفته شود، منطقی آن است که منافع ناشی از منابع نفتی ایران نه فقط میان ایرانیان، بلکه میان همه انسان‌ها توزیع گردد. باین حال، در حقوق موضوعه بین‌الملل، اصل «حاکمیت دائمی ملت‌ها و دولت‌ها بر منابع طبیعی»^۱ به رسمیت شناخته شده است و بر اساس آن، هر دولت مالک و متولی منابع سرزمینی خود دانسته می‌شود. از همین رو، در سیاست‌گذاری‌های داخلی، توزیع عواید منابع طبیعی عملاً به شهروندان همان کشور محدود می‌شود و نه به جامعه جهانی. این محدودیت، گرچه با مبنای جهانی عدالت استاینر فاصله دارد، اما در پرتو اصول حقوق بین‌الملل موجود و ساختار دولت-ملت، اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. بدین سان، می‌توان گفت که ترجمان نظریه استاینر در ایران ناگزیر است در سطح ملی متوقف شود و توزیع جهانی منابع را به‌مثابه افقی هنجاری و نه الزام حقوقی تلقی کند.

جمع‌بندی تطبیقی تطابق ساختارهای سه کشور منتخب با عناصر اصلی نظریه استاینر

ایالات متحده	آلمان	ایران	شاخص‌ها / کشورهای
X	تا حدی X	✓(در فقه و اصل ۴۵ قانون اساسی)	مالکیت اولیه برابر منابع
فقط در آلاسکا ✓	X	✓(سهام عدالت، یارانه، صندوق توسعه ملی)	وجود صندوق / سهم مستقیم شهروندان
X	✓(مالیات بر ارث، درآمد تصاعدی)	تا حدی ✓ (خمس، مالیات منابع)	مالیات بر منابع / ثروت غیرکاری
X	✓	✓(مشروط بودن مالکیت به شرع و قانون)	اصل اجتماعی بودن مالکیت
X	تا حدی ✓	✓(صندوق توسعه ملی)	عدالت بین نسلی منابع
X	✓	تا حدی X (اصل ۴۸ قانون اساسی، اما اجرا ناقص)	بازتوزیع بر اساس مکان جغرافیایی

نتیجه‌گیری

نظریه عدالت منابع محور هیلل استاینر، با تأکید بر حق برابر همگان نسبت به منابع طبیعی، کوشش می‌کند تا راهی برای برقراری آشتی میان آزادی فردی با برابری اقتصادی بیابد؛ آن هم نه از رهگذر تقلیل آزادی، بلکه با بازتعریف مبنای مشروعیت مالکیت اولیه بر منابع. استاینر، برخلاف لیبرتارین‌های کلاسیک چون نوزیک، بر این باور است که تخصیص خصوصی منابع طبیعی، بدون جبران به دیگران، ناقض عدالت است؛ چراکه بهره‌مندی انحصاری از موهبت‌های خدادادی، به معنای محروم‌سازی دیگران از حق برابر در آنهاست. این نظریه، از حیث فلسفی، در تقاطع دو جریان مهم قرار می‌گیرد: از یک سو پایبند به کرامت و خودمختاری فرد است و از سوی دیگر، بازتوزیع منابع را نه لطف دولت یا فرایند سیاسی، بلکه مطالبه‌ای حقوقی برای هر شهروند می‌داند.

تحلیل تطبیقی نشان داد که هیچ‌یک از نظام‌های حقوقی بررسی شده به‌طور کامل با الگوی استاینری انطباق ندارند، اما درجاتی از هم‌پوشانی در برخی ساختارها یا سیاست‌ها قابل مشاهده است. ایالات متحده، با سنت حقوقی مبتنی بر مالکیت فردی مطلق و قاعده تصرف نخستین، فاصله‌ای آشکار با عدالت

منابع محور دارد؛ منابع طبیعی اغلب در تملک اشخاص خصوصی است، مالیات بر ثروت اندک و مکانیسم جبرانی فراگیری برای توزیع مواهب طبیعی وجود ندارد. تنها تجربه ایالت آلاسکا از حیث تقسیم سود نفتی نمونه‌ای محدود، اما الهام‌بخش از عملی‌سازی ایده استاینر در بستر لیبرالیسم امریکایی است.

در نقطه مقابل، آلمان با قانون اساسی‌ای که بر وظیفه اجتماعی مالکیت تأکید می‌کند، سنتی غنی از اقتصاد اجتماعی بازار و نهادهایی فعال در بازتوزیع ثروت، زمینه حقوقی مساعدتری برای تحقق عدالت استاینری دارد. اصل ۱۵ قانون اساسی این کشور، امکان انتقال منابع طبیعی به مالکیت عمومی را به رسمیت می‌شناسد و دادگاه قانون اساسی نیز با تفسیرهایی پیشرو، مالکیت خصوصی را در تعارض با منافع عمومی محدود می‌سازد. با این حال، حتی در آلمان نیز بهره‌برداری از منابع با پرداخت سهم مستقیم به همه شهروندان همراه نیست و حق برابر نسبت به منابع به شکل رسمی نهادینه نشده است.

در نظام جمهوری اسلامی ایران، مبانی فقهی و اصول قانون اساسی ظرفیت‌هایی درخور برای پذیرش عدالت منابع محور فراهم کرده‌اند. مفاهیمی چون انفال، بیت‌المال، قاعده «المسلمون شرکاء فی ثلاث»، اصل ۴۵ قانون اساسی و تجربه‌هایی مانند سهام عدالت، یارانه نقدی و صندوق توسعه ملی، همگی بیانگر نوعی گرایش به عدالت توزیعی در منابع عمومی‌اند. اما در عمل، فقدان یک نظام حقوقی منسجم برای تضمین حق برابر مردم در منابع، ضعف شفافیت، نابرابری منطقه‌ای در بهره‌برداری، و نبود نهادهای پاسخ‌گو مانع از تحقق کامل مدل استاینری شده‌اند.

با عنایت به مراتب مذکور، می‌توان گفت که ترجمان عملی نظریه استاینر در نظام حقوقی ایران مستلزم آن است که قانون‌گذار و قضات، عدالت منابع محور را نه صرفاً یک ایده اخلاقی، بلکه یک مطالبه حقوقی و نهادی برای همه شهروندان تلقی کنند. در این مسیر، چند جهت‌گیری عملی برجسته می‌تواند راهنمای اصلاحات آینده باشد:

- **تعریف حق برابر در منابع ملی به عنوان حق مالی عینی و قابل مطالبه:** قانون‌گذار، بر پایه اصول ۴۳، ۴۵ و ۴۸ قانون اساسی و پشتوانه فقهی انفال و بیت‌المال، می‌تواند صریحاً مقرر کند که هر ایرانی از بدو تولد، سهمی از عواید منابع طبیعی دارد و هیچ بهره‌برداری خصوصی یا دولتی بدون جبران این حق مشروعیت نمی‌یابد.
- **اصلاح نظام مالیات منابع و ارزش زمین بر مبنای منطق جبرانی استاینر:** اخذ مالیات مشخص از بهره‌برداران بزرگ منابع (نفتی، معدنی و...) و تبدیل آن به سهمی برابر برای همه

- شهروندان، می‌تواند بازتاب عملی همان قید برابری در تصرف نخستین باشد و از تمرکز رانت‌های ناشی از منابع جلوگیری کند.
- **تقویت عدالت بین‌نسلی از طریق بازتعریف صندوق‌های عمومی:** صندوق توسعه ملی و نهادهای مشابه باید از وضعیت دولت‌محور و غیرشفاف کنونی خارج شوند و به‌صورت امانت مشترک نسل‌ها، با نظارت عمومی و نمایندگی واقعی مردم اداره گردند؛ به‌نحوی که سهم آیندگان در منابع طبیعی تضمین شود.
 - **نهادینه‌سازی اصل «حق برابر مردم» در رویه قضایی:** قضات می‌توانند در دعاوی مرتبط با منابع طبیعی و انفال، با تفسیر موسع از اصول قانون اساسی و قواعد فقهی، این اصل را به‌مثابه قاعده‌ای بنیادین به کار گیرند؛ بدین‌گونه که بهره‌برداری خصوصی یا دولتی مقید به رعایت حق عمومی باشد و شهروندان بتوانند جبران تضییع حق خویش را مطالبه کنند.
 - **تضمین شفافیت و پاسخ‌گویی در اداره ثروت‌های ملی:** شرط تحقق عدالت منابع‌محور آن است که مردم بدانند دارایی‌هایشان چگونه مدیریت می‌شود. الزام دولت به انتشار گزارش‌های سالانه از مصرف منابع و مشارکت نهادهای مدنی در نظارت، می‌تواند گامی اساسی در جهت بازگرداندن منابع به جایگاه «حق مشترک همگان» باشد.
- بدین‌ترتیب، نظریه استاینر از سطح فلسفی به عرصه نهادی راه می‌یابد و می‌تواند همسو با مبانی فقهی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تلفیقی پایدار از آزادی فردی و برابری اقتصادی را در ساختار حقوقی کشور محقق سازد.

منابع

فارسی

کتاب

۱. خمینی، روح‌الله، **تحریر الوسیله**، ج ۱. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی‌تا.

مقاله

۲. استاینر، هیلل، «مفهوم عدالت»، ترجمه محمد راسخ. *فصلنامه مجلس و پژوهش*، ش. ۳۸، ۱۳۸۲، صص. ۱۱-۴۰.

<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/>

۳. جلال آبادی، اسدالله و همکاران، «ارزیابی طرح سهام عدالت از منظر خصوصی سازی»، *مجله مجلس و پژوهش*، ش. ۵۴، ۱۳۸۶، صص. ۱۰۳-۱۲۶.

<https://lib.majles.ir/parvan/resource/134741/>

۴. راسخ، محمد، «حق، جزء مؤلف عدالت»، *دانشنامه‌های حقوقی*، د. ۳، ش. ۶، ۱۳۹۹، صص. ۱۰۰-۷۷.

Doi: 10.22034/law.2021.525140.1048

عربی

کتاب

۵. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، ج ۱۷، قم: مؤسسه

آل‌البیت (ع)، ۱۳۹۳.

References

Books

1. Cohen, G. A., **Self-Ownership, Freedom, and Equality**, Cambridge University Press, 1995.
2. Hurr Ameli, Muhammad ibn Hassan, **Wasa'il-Shi'ah to the Study of Sharia Issues**, Vol. 17, Qom: Al-Bayt Institute, 2014. (In Arabic)
3. Khomeini, Ruhollah, **Tahrir al-Wasilah**, vol. 1. Qom: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works, undated. (In Persian)
4. Merrill, T. W., and H. E. Smith. **Property: Principles and Policies**. 3rd edition. New York: Foundation Press, 2017.
5. Nozick, R., **Anarchy, State, and Utopia**, Basic Books, 1974.
6. Pettit, P., **Republicanism: A Theory of Freedom and Government**, Oxford University Press, 1997.
7. Rawls, J., **A Theory of Justice**. Cambridge, MA: Harvard University Press, 1971.
8. Steiner, H., **An Essay on Rights**, Wiley-Blackwell, 1994.

Articles

9. Goldsmith, S., "The Alaska Permanent Fund Dividend: An Experiment in Wealth Distribution", *Paper presented at the Ninth International Congress of the Basic Income European Network*, Geneva, 2002, pp. 1-17 https://basicincome.org/bien/pdf/2002Goldsmith.pdf?utm_source=chatgpt.com
10. Jalalabadi, Asadollah et al., "Evaluation of the Justice Shares Plan from a Privatization Perspective", *Journal of Parliament and Research*, Vol. 54, 2007, pp. 103–126. (In Persian) <https://lib.majles.ir/parvan/resource/134741/>
11. Kramer, M. H., "Introduction". In M. H. Kramer (Eds.), *Rights, Wrongs and Responsibilities* (pp. 13-20). New York: Palgrave Macmillan, 2001. 10.1057/9780230523630
12. Lubens, R., "The social obligation of property ownership: A comparison of German and U.S. law", *Arizona Journal of International & Comparative Law*, 24(2), 2007, pp.389–449. https://arizonajournal.org/wp-content/uploads/2015/11/Lubens_Article.pdfRasekh,
13. Mohammad, R., "Right, Part of the Justice Component", *Legal Encyclopedias*, Vol. 3, No. 6, 2010, pp. 100–77. (In Persian) 10.22034/law.2021.525140.1048

14. Salehi, Isfahani, D., & Mostafavi, Dehzoeei, M. H., "Cash transfers and labor supply: Evidence from a large scale program in Iran", (Economic Research Forum Working Paper No. 1090). Economic Research Forum, 2017, pp.1-28 <https://erf.org.eg/wp-content/uploads/2017/05/1090>.
15. Shnayderman, Ronen, "Freedom, Self-Ownership, and Equality in Steiner's Left-Libertarianism", *Politics, Philosophy & Economics*, Vol. 12, No. 3, 2013, pp. 219–227. 10.1177/1470594X12460638
16. Steiner, H., "A Liberal Theory of Exploitation", *Ethics*, Vol. 87, No. 2, 1977, pp. 225–241 10.1086/292529
17. Steiner, H., "The Concept of Justice", translated by Mohammad Rasekh, *Quarterly Journal of Parliament and Research*, Vol. 38, 2003, pp. 11–40. (In Persian)
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/428089/%D9%85%D9%81%D9%87%D9%88%D9%85-%D8%B9%D8%AF%D8%A7%D9%84%D8%AA>
18. Vallentyne, P., & Steiner, H. "Libertarian Theories of Intergenerational Justice", In A. Gosseries & L. Meyer (Eds.), *Justice Between Generations* (pp. 50–76). Oxford: Oxford University Press. 2009. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199282951.003.0003>
19. Chancel, L., Piketty, T., Saez, E., & Zucman., "World Inequality Report 2022. World Inequality Lab", 2022, pp. 1-235 <https://lib.icimod.org/records/mmxhy-6vn34>

Restudying the Legal Structure of Economic Property Rights Based on Steiner's Rights-Based Theory of Justice: From Negative Liberty to Historical Restitution

Mohammad Ghasem Tangestani*
Mahdi Moradi Berelian**

Received: 2025.10.15

Accepted: 2024.07.21

Abstract

In many legal systems, private ownership of natural resources and public assets has often been founded on historical appropriations made without regard to the equal rights of all individuals to those resources. Hillel Steiner's rights-based theory of justice emphasizing negative liberty and the need for historical restitution in the initial distribution of natural resources fundamentally challenges these conventional foundations of private property. Using a descriptive-analytical and comparative approach, this study revisits the legal structure of economic property rights from Steiner's perspective. It aims to identify injustices in the existing system and to propose a novel legal framework grounded in individuals' equal rights to natural resources. First, Steiner's key theoretical components including the originality of negative liberty (freedom from interference), the principle of self-ownership, and the notion of common ownership of natural resources are explained and then compared with those of the existing property law regime. The findings indicate that the existing economic property law regime, if it ignores individuals' equal shares of original resources and lacks mechanisms of compensation for past appropriations, remains unstable from a distributive justice standpoint. In conclusion, applying Steiner's rights-based principles in legal policymaking can safeguard negative liberty and legitimate property rights while institutionalizing tools for historical injustice restitution and the fair distribution of original resources. Thus, Steiner's framework can serve as a foundation for reforming property law and achieving a more sustainable order grounded in distributive fairness.

Keywords:

Rights-Based Justice, Steiner, Negative Liberty, Historical Restitution, Economic Property Rights.

* Associate Professor, Faculty of Law & Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran.
Corresponding Author Email: m.tangestani@khu.ac.ir

** Assistant Professor, Faculty of Law & Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran.

